

کرامیه و تصوف^۱

سیدباقر حسینی^۲، قربان علمی^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۸/۴ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۱/۷/۱۰)

چکیده

فرقه‌ی کرامیه یکی از فرقه‌های مهم و تاثیرگذار در سده‌ی سوم ق در خراسان بوده است. این طریقه که از جهت باورهای بنیادین بسیار به حنفیه نزدیک است، تاثیر بسزایی در آموزش و گسترش اسلام در ایران و کشورهای دیگر از جمله هند و شام و بیت‌المقدس داشته است. پژوهش‌های متعددی در قالب مقاله در خصوص ماهیت، خاستگاه و نوع تعامل این فرقه انجام گرفته است. اما به بعد صوفیانه کرامیه به رغم اهمیت آن، توجه چندانی نشده است. بعد عرفانی کرامیه از روی سه تفسیر/فصول، سورآبادی، و/المبانی قابل بررسی است. تاکید بر توکل، اخلاص، تسلیم و رضا به قضای الهی و تاسیس خانقاه برای ترویج و تعلیم زاهدانه و صوفیانه، مؤید پیرنگ صوفیانه و عارفانه‌ی این فرقه است.

کلید واژه‌ها: کرامیه، تصوف، اسلام، تفسیر عرفانی.

مقدمه

وحدت امت مسلمان در کمتر از یکصد سال پس از درگذشت بنیانگذار آن، پیامبر اکرم(ص)، از رهگذر رویدادهای سیاسی - تاریخی گرفتار چنان چنددستگی شد که در اندک زمانی مسلمانان بر پایه‌ی تفسیرها و تعبیرهای ویژه‌ی خود در قالب فرقه‌ها و مذاهب‌های مختلف، هر یک راه خویش پیموده و سرخویش گرفتند، به گونه‌ای که در

۱. برگرفته از رساله دکتری.

۲. نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری دانشگاه تهران

Email:hoseini.1453@yahoo.com

۳. دانشیار دانشگاه تهران.

برخی موارد هیچ گونه نقطه‌ی اعتقادی مشترکی میان دو یا چند فرقه و مذهب وجود نداشت. فرقه‌های خوارج، مرجئه، اشاعره، اهل اعتزال، غالیان، و... در همان سده‌ی نخستین هجری قمری شکل گرفتند و با آنکه در باورهای دینی تفاوت‌های فاحش داشتند، اما همگی آنها خود را پیروان راستین پیامبر اکرم اسلام (ص) می‌دانستند. در برخی منابع شیعه و سنی، حدیثی به رسول اکرم (ص) نسبت داده شده که به حدیث تفرقه مشهور است؛ ایشان چنین فرموده‌اند: قوم یهود هفتاد و یک فرقه و قوم نصارا هفتاد و دو فرقه شدند و امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد که همه در آتش دوزخند و یکی از آنان فرقه‌ی ناجیه است. این حدیث در میان بزرگان مذاهب و ملل اسلامی به انحاء مختلف تفسیر شده و هر فرقه با ارائه‌ی شواهد و دلایل گوناگون، خود را آن فرقه ناجیه قلمداد کرده است و البته کوشیده است تا فرقه‌های دیگر را به الحاد و خروج از دین متهم کند. فرقه‌ی کرامیه گرچه در سده‌ی سوم ق به ظهور رسید، اما از گزند اتهامات واهی برخی ملل نویسان مصون نماند. چه بسا که مخالفت با این طریقه، افزون بر دلایل اعتقادی، علل سیاسی نیز داشت. فرقه‌ی کرامیه، بنابر شواهد نویافته چیزی بیش از فرقه‌ای کلامی در کنار سایر مذاهب و نحله‌ها بوده است. این فرقه از چند جهت اهمیت داشته است، نخست اینکه باورهای آن صرفاً به اعتقادات کلامی محدود نبوده است؛ دیگر اینکه به دلیل تفسیر و تلقی صوفیانه‌ای که از کلام وحی ارائه می‌کرده توانسته در دیگر بلاد از جمله شام و بیت‌المقدس و... پیروانی پیدا کند، و سوم آنکه کرامیه نخستین پایه‌گذار «خانقاه» به مثابه محل آموزش علوم اسلامی و سیر و سلوک عرفانی در جهان اسلامی بوده است. در سنت ملل نویسی، در حق این طریقه ستم شده است، به این معنا که نه تنها جنبه‌ی صوفیانه و باطنی آن نادیده گرفته شده، بلکه وجهه‌ی کلامی و اعتقادی آن نیز وارونه معرفی شده است. در این مقال می‌کوشیم تا افزون بر بیان نادرستی تهمت‌های ناروایی که برخی از سر غرض ورزی به کرامیه وارد نموده‌اند، نکاتی را گوشزد کنیم که نشانگر بعد عرفانی و صوفیانه این مکتب مهم و تاثیرگذار تاریخ اسلام است.

کرامیه در میان فرقه‌های اسلامی

کرامیان عبارت بودند از پیروان محمد بن کرام از اهالی سیستان که تعالیم وی دست کم در نگاه نخست رنگ و بوی تشبیه و تجسیم دارد. این طریقه در سده‌های سوم و چهارم ق، دوران سامانیان و نیز در زمان سلطان محمود در خراسان رواج داشت.

ابوعبدالله محمدبن کرام پایه‌گذار فرقه‌ی کرامیه است. درباره‌ی لقب او که نام این فرقه برگرفته از آن است اختلاف نظر وجود دارد (وات، ۲۰۲؛ سمعانی، ۴۴) اما غالبا به فتح کاف و تشدید راء و بر وزن جمال خوانده شده است (باسورث، ۱۳۶). وی اصالتا اهل سیستان (روستای زریج یا زرنج) بوده و گفته شده که پدرش رزبان (نگهبان تاکستان) بوده و رزبان را به فارسی کرام گویند از این جهت به کرام معروف شده است (مشکور، ۳۶۳). محمد در سیستان بزرگ شد و سپس به خراسان رفت و در نیشابور به تعلیم و تعلم پرداخت (باسورث، ۱۲۸؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۶، ۴۸). در ابتدای کار خود لباسی از پوست دباغی شده دوخته نشده می‌پوشید و دستاری سفید (قلنسوه) بر سر می‌گذاشت. طی چهارده سالی که در نیشابور بود، بیش از هشت سال در زندان سپری شد (ابن جوزی، ۹۸؛ زرین‌کوب، ۱۳۷۶، ۴۸). علل مختلفی برای زندانی شدن وی مطرح کرده‌اند از جمله اینکه پیروانش گفته‌اند: منجمان پیشگویی کرده بودند که حکومت طاهریان به دست مردی از سجستان برچیده خواهد شد، آنگاه که ابوعبدالله به نیشابور درآمد و منزلت یافت، گمان کردند این همان مرد است. محمدبن طاهر بن عبدالله (آخرین امیر طاهری در سال ۲۵۹ق) دستور بازداشت وی را داد. بعد از درگذشت ابن عبدالله در حوالی سال ۲۵۱ق بود که قصد شام و بیت‌المقدس کرد و ظاهرا در همانجا در سال ۲۵۵ق وفات یافته و در باب اریحا نزدیک مزار یحیی بن زکریا دفن شد. (ابن جوزی، ۹۸). کرامیه در آغاز مکتبی فقهی یا کلامی نبود. پیروان ابن کرام بیش از هر چیز او را به گونه زاهدی پرهیزگار و واعظی همگانی می‌نگریستند. این طریقه نمایشگر نهضتی فعال و زاهدانه بود که می‌خواست با شیوه، رفتار و سلوک خود بر دیگران اثر بگذارد و آن را دگرگون کند (مادلونگ، ۷۷-۷۸). باورهای کرامیه از حیث کلامی و اعتقادی و نیز از حیث درون مایه‌های صوفیانه حائز اهمیت است. کرامیان از حیث اعتقادی به مرجئه نزدیکند. ابوالحسن اشعری می‌نویسد: آنها ایمان را اقرار و تصدیق به زبان دانسته و تصدیق به قلب را منظور نداشته و کفر را عبارت از انکار زبانی خداوند گفتند (اشعری، ۲۰۵/۲). در عین حال این گروه با اسماعیلیان در شرق (فان‌اس، ۸۴) و شیعیان میانه خوبی نداشته‌اند. شاید یکی از دلایل این امر، نظر ایشان درباره‌ی خلافت بوده باشد، به این معنا که کرامیه رهبری دو امام را در یک زمان بر حق می‌دانستند. سرآغاز نزاع‌های کرامیه و شیعیان با نقد آرای ابن کرام توسط فضل بن شاذان نیشابوری (م ۲۶۰ق) بوده است. محل نزاع به طور خاص، امتناع از افراط در بیان

فضایل علی (ع) بود (رحمتی، ۲)، اما اوج مخالفت شیعیان با کرامیان در زمان سبکتکین کرامی مذهب بود که مشهد الرضا(ع) را ویران کرد و زائران آن را کشت (فان اس، ۹۵؛ اعرابی، ۶۹).

گرچه منابع، نیشابور و هرات را پایگاه و مرکز بزرگ تجمع و تعلیم باورهای کرامی می‌دانند اما گفته‌اند که عقاید کرامی توسط همشهری وی ابوالفتح بستی (د ۴۰۰ق، که دبیر و مدیحه سرای دربار سبکتکین نیز بوده) در سجستان رواج یافته است (باسورث، ۱۳۱؛ مشکور، ۳۶۳). محمد بن کرام آرای خود را در کتاب معروفش *عذاب القبر* آورده است که ظاهراً از میان رفته است. در این کتاب، اندیشه‌های کلامی محمد آمده است: به عنوان مثال: در مورد کیفیت خداوند، تفسیر این عبارت قرآن که «الرحمن علی العرش استوی...»، پرسش‌های دو ملک نکیر و منکر از شخص متوفی در قبر سخن گفته شده است. گویا این کتاب در زمان خود بسیار طرفدار داشته اما اکنون آنچه از آن می‌دانیم نقل قول‌هایی است که امثال بغدادی و شهرستانی ذکر کرده‌اند. آثار دیگر او نیز عبارتند از: *کتاب السر، کتاب التوحید* (فان اس، ۳۹؛ Bosworth, 667).

شاید یکی از دلایل رونق گرفتن تعالیم کرامیه ظاهر زاهدانه و ساده زیستی بنیانگذار آن از یک‌سو و اینکه وی همواره روی سخنش دهقانان و طبقات ضعیف و پایین (و البته زودباور) جامعه بوده‌اند باشد (باسورث، ۱۲۸). هر چند که برخی، اوباش را نیز جزو پیروان وی دانسته‌اند؛ عبدالقاهر بغدادی می‌نویسد: رهبر معروف آنها یعنی محمد بن کرام کسی که از سجستان به گرجستان رانده شد، در آن هنگام یاران و اتباع وی اوباش شورمین و افشین بودند و در زمان حکومت محمد بن طاهر بن عبدالله وارد نیشابور شد و گروهی از اهالی دهات و قصبات آن منطقه وی را بر بدعتش تبعیت می‌کردند (بغدادی، ۱۳۱). محمد بن کرام ظاهراً شخصیتی چند دانشی و در عین حال منتقد بوده است: منابع وی را فقیه، محدث، متکلم، مفسر، و صوفی خوانده‌اند. شواهدی متعدد حاکی از مخالفت وی با شیعیان، اهل سنت، صوفیان، اسماعیلیان، معتزلیان و اشعریان وجود دارد. باسورث درباره مخالفت کرامیان با اشعریون نقل می‌کند: کرامیان، ابن فورک (اندیشمند اشعری مذهب) را که برای تدریس به نیشابور آمده بود به الحاد متهم کردند و او را به غزنه نزد سلطان فرستادند. در آنجا ابن فورک از خود دفاع کرد و اعتقاد خود را به مذهب رسمی مالوف به ثبوت رسانید ولی در راه بازگشت توسط کرامیان مسموم گردید. گرچه محمد خود به شیوه زاهدان و صوفیان می‌زیست اما تیر انتقادش اهل این

نحله را نیز در امان نگذاشت؛ گفته‌اند که حرارت ابوبکر محمد (پیرو ابن کرام و رئیس نیشابور در زمان سلطان محمود غزنوی) در تعقیب هر کس که معتقداتش اندکی به سوی مذهب غیر مالوف بود او را بر آن می‌داشت که در مقام سخت‌گیری بر جماعت صوفیان نیشابور و مخصوصاً بر صوفی معروف ابوسعید ابوالخیر میهنی نیز برآید ولی او همچنان خود را سالوس وار در خرقة پشمینه یک زاهد نشان می‌داد (مونتگمری، ۹۲؛ باسورث، ۱۲۹-۱۳۳). طرفه آنکه در این میان، وی از حمایت کامل برجسته‌ترین علمای رسمی به رهبری قاضی ابوالعلاء ساعد بن محمد استوایی برخوردار بود (همو، ۱۳۳).

ابن کرام؛ متکلم یا صوفی؟

بیشتر ملل‌نویسان و به طور خاص منابعی که صاحبان آنها با محمدبن کرام شدیداً مخالف بوده‌اند، کوشیده‌اند از وی شخصیتی بدعتگذار و مرتد ارائه کنند و او را از جمله مشبیه و مجسمه دانسته‌اند که قائل به جسم بودن خداوند است. اما اسناد و شواهدی که اخیراً از این فرقه بدست آمده چهره‌ای بسیار متفاوت از این شخصیت ارائه می‌کند. به عنوان نمونه در یکی از آثار وی که گویا منسوب به خود محمد بن کرام است و در واقع موضوع آن تفسیر عرفانی قرآن کریم است، حقایقی جدید در مورد ابن کرام و باورهای وی به دست آمده است. شفیع کدکنی ضمن تصحیح این اثر می‌گوید: محمدبن کرام آنگونه که از خلال سطور این کتاب، چهره می‌نماید زاهدی است یگانه و عارفی است ژرف اندیش و در الهیات متکلمی است تنزیهی و به دور از شائبه‌ی تجسیم و در عین حال مرد عمل و اهل درگیری با حکومت‌ها و صاحب اندیشه‌های انقلابی در مسائل اجتماعی و اصول مالکیت و این تصویر، درست برعکس آن چیزی است که نویسندگان کتب ملل و نحل در طول هزار و صد سال گذشته از او ساخته و پرداخته‌اند. سخت‌گیری زاهدانه او در باب شرایط امام یا حاکم و نیز عقاید تند او درباره‌ی مالکیت و مشروعیت بسیاری از مالکیت‌ها، چنان بوده است که دشمنان او با تمام نیروی خویش کوشیده‌اند تا از او چهره‌ای منفی و منفور بسازند که در فقه و کلام صاحب آرائی سخیف و مضحک است (افشار، ۶۷-۶۸).

یکی از شواهدی که شخصیت محمدبن کرام را به رغم تمامی مخالفت‌ها، شخصیتی عارفانه و صاحب کرامت معرفی می‌کند ارتباط عارف نامی قرن ششم، شیخ احمد جام، با کرامیان و ستایشی است که وی از موسس این نحله می‌کند. شفیع کدکنی در خلال

مقاله‌ی روابط شیخ جام با کرامیان، چندین حکایت درباره‌ی مناسبات احمدجام ژنده پیل با پیروان کرامیه نقل می‌کند که خود نشان از اهمیت، تقدس و عظمت آراء و جایگاه این مسلک در تاریخ اسلام دارد. در یکی از این حکایات، تصویری ملکوتی از محمد بن کرام ارائه می‌شود و القابی همچون «امام زاهدان» و «امام متقیان» که از جمله القاب خاص محمد است به وی داده می‌شود. از طرفی محل ولادت وی در سجستان نیز که چیزی از زیارتگاه کم ندارد. ظاهراً تا زمان حیات شیخ جام محفوظ مانده است. در کتاب دیگری کتاب‌المذهب که شفیعی کدکنی به تصحیح و بررسی آن پرداخته است، نکات جالبی از زندگی زاهدانه محمدبن کرام آمده است که عبارتند از: ۱- وی در دانش‌های مذهبی خود را در حد کمال می‌دانسته و از یادگیری هیچ چیز فروگذار نکرده است. ۲- مدتی در بلخ بوده و مردم در امور شرعی به او مراجعه می‌کردند. ۳- کتابهای او در قرن چهارم ق در کمال شهرت بوده و سندی استوار برای اثبات علم او به حدی که مؤلف ما نیازی به تاکید بر کتابی خاص نمی‌بیند. ۴- اینکه اساس تعالیم او صبر و قنوت بوده است دلیلی است بر اهمیت کتاب معروف او *عذاب القبر* که دشمنان وی درباره‌ی آن سخن گفته‌اند. ۵- اینکه وی صاحب فرزندی بوده است که در هنگام زندانی شدنش، آن پسر می‌کوشیده که کفیلی برای آزادی وی فراهم کند و محمد بن کرام از این کار امتناع داشته و می‌گفته که این کار با تسلیم در برابر قضای حق سازگاری ندارد. ۶- اینکه یکی از نزدیکان فضیل عیاض بوده که وی را به علت سخت‌گیری‌هایی که بر خود تحمل می‌کرده مورد ملامت قرار داده است. ۷- اینکه خطاب او به همگان «یادوست!» بوده و این خطاب در میان کرامیان سبب شده که دوست و معادل عربی آن «ولی» رواج خاصی پیدا کند. تمام کرامیان خود را به عنوان ولی، اولیاء و ولیان و گاه به فارسی دوست و دوستان بنامند. ۸- اینکه وی در آغاز ثروت قابل ملاحظه‌ای به میراث از عموی خویش بدست آورده است، مبلغ هفتاد هزار درهم یا دینار و به هنگامی که در گذشته است، جز یک پوستین و یک نعلین چیزی از او باقی نمانده است و قیمت آن هم دو درهم بوده است. ۹- اینکه طرفدارانش او را مظهر و نماینده حقیقت می‌دانسته‌اند با مقامی فراتر از مقام یک متکلم یا یک فقیه یا یک زاهد اهل شریعت و این کلمه حقیقت که آن بدان تکیه می‌کرده‌اند تا حد زیادی ناظر به صبغه عرفانی آموزش‌های محمدبن کرام بوده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷، ۹۲-۹۳).

شاخه‌های کرامیه

فرقه‌ی بزرگ و تاثیرگذار کرامیه پس از محمد بن کرام، بنیانگذار آن به شاخه‌های

متعددی تقسیم گردید که در نقاط مختلف پراکنده بودند. این فرقه در قیاس با دیگر نهضت‌های زاهدانه و عارفانه سرعت رشد و گسترش چشم‌گیرتری داشته است و این نکته معلول سازماندهی و ساختارهای منظم تشکیلات آنها بوده است؛ خانقاه‌ها که به قول مقدسی در اصل ابتکار این طریقه بوده از جهات متعدد دارای اهمیت بوده است از جمله سبب حفظ پیوندهای نزدیک میان شاخه‌های پراکنده کرامی می‌شده است (مادلونگ، ۱-۸۰).

برخی از شاخه‌های کرامی ظاهراً در اصول و باورهای خود هم عقیده بودند و برخی نیز تفاوت‌هایی داشتند. بغدادی (د ۴۲۹ق) در *الفرق بین الفرق* در فصل هفتم در ذکر مقالات کرامیه، کرامیه‌ی خراسان را به سه گروه تقسیم می‌کند: حقائقیه، طرائقیه، و اسحاقیه. او می‌گوید که این سه فرقه یکدیگر را تکفیر نمی‌کردند، ازین‌رو، به نظر می‌رسد که در حقیقت یک فرقه بوده‌اند، چه، در اصول و مبانی توافق نظر داشته‌اند (بغدادی، ۱۳۰).

اینکه بغدادی از کرامیه‌ی خراسان نام می‌برد، به نظر می‌رسد تعداد شاخه‌های کرامیه به لحاظ تعداد و پراکندگی بیش از اینها بوده‌اند. شاگرد بغدادی، اسفراینی (د ۴۷۱ق) در این خصوص می‌گوید تمامی کرامیان سه فرقه بیشتر نیستند (اسفراینی، ۹۹). حاکم جشمی‌زیدی مذهب (د ۴۹۴ق) در کتاب *شرح عیون المسائل* از شش فرقه‌ی کرامی نام می‌برد که عبارتند از: حیدیه، رزینیه، عابدیه، تونیه، مهاجریه، هیصمیه (چیت‌ساز، ۸۴). فان اس می‌گوید حیدیه بدترین فرقه‌ی کرامیه هستند چرا که علناً می‌گویند خدا جسم است. پیشوای ایشان حید بن سیف است. درباره‌ی وجه تسمیه وی گفته‌اند: به فرمان مقامات عالی‌سرسش را بریدند اما او سر خود را بر داشت و به بدن چسباند و در همانجا ماند و هنوز هم زنده است و از این رو وی را حیدبن سیف نامیدند (فان اس، ۴۷). رزینیه پیروان شخصی رزین نام از اهالی غرستان هستند که از حیث اعتقادات به حیدیه نزدیکند (همو، ۴۷). شهرستانی صاحب *ملل و نحل*، وجود فرقه‌ای به این نام را تایید کرده است (۷۹). فرقه‌ی عابدیه به عثمان بن عابد منسوبند و عقاید خود را از ابوالفضل عابد گرفته‌اند که با چند واسطه پس از محمد السجزی به محمد بن کرام می‌رسد (فان اس، ۴۷). این فرقه مانند دیگر فرقه‌های کرامی قائل به تجسیم‌اند و می‌گویند خداوند محل حوادث است. ایشان برخلاف هیصمیه (دیگر فرقه کرامی)، معتقد بودند بعد در میان خدا و عرش متناهی است (چیت‌ساز، ۱۳۷۲، ۹۰). تونیه به احمد تونی منسوبند. این نام از روستای تون میان طبس و بجستان در خراسان آمده است

(همان، ۹۳). هیصمیه پیروان امام عبدالله محمد بن هیصم کرامی‌اند. ابن هیصم در زمان ابونصر محمد بن اسد غوری حاکم غرjestان زندگی می‌کرده اما رفته رفته قدرت ابونصر بر اثر فتوحات سلطان محمود در آن حوالی رو به ضعف نهاد و سرانجام ابونصر تسلیم سلطان غزنوی شد (همان، ۹۳-۹۴). بغدادی می‌گوید ابن هیصم برخی باورهای به ظاهر تند و ضد حکومتی محمد کرام را تعدیل کرده است (ص ۱۳۴). چندین کتاب نیز به ابن هیصم منسوب کرده‌اند از جمله: *اعجاز القرآن، کتاب المقالات، جمل الکلام، الفنون، رساله فی فضل ابن بکر (فان اس، ۷۹)*.

شاید عمده‌ی کار ابن هیصم زدودن غبار تشبیهی بودن از دامان فرقه‌ی کرامیه است. او گفته است کرامیان در اطلاق هیات و صورت و... به خداوند عقیده فاسدی ندارند، بلکه یدین را به عضوین تفسیر می‌کنند و استوای بر عرش را به مکان و مجیی را به رفت و آمد در مکان‌ها؛ و تمام این اطلاق‌ها تشبیهاتی مطابق با قرآن است و هر آنچه در قرآن نیامده، ساحت مقدس الهی از آن منزّه است. از این‌رو، مراد از جسم بودن خدا این نیست که خداوند واقعا جسم است، بلکه به این معناست که او قائم به ذات است (بغدادی، ۱۳۴؛ ابن حزم، ۱۵۱/۱). به هر حال، ابن هیصم کوشید تا از کرامیان اعاده‌ی حیثیت کند. مهاجریه طایفه‌ی دیگری است که به ابراهیم بن مهاجر و او نیز به مازنی باز می‌گردد (فان اس، ۴۸). گرچه ابراهیم خود جزو فرقه‌ی خفایه بوده، اما پس از قتل وی برخی پیروانش به نام مهاجریه خوانده شده‌اند (چیت ساز، ۹۰).

باورهای کرامیه

باورهای کرامی گاهی چنان عجیب و کفرآمیز است که نمی‌توان آنها را بر زبان آورد، گویی خواننده با فرقه‌ای گمراه در سده‌های دوم و سوم ق به بعد روبه‌رو می‌شود که اسلام را به غایت کژ فهمیده‌اند. آنچه در ملل و نحل‌ها درباره‌ی باورهای کرامی آمده را شافعیان (اهل حدیث) نگاشته‌اند و طرفه آنکه آنان با کرامیان ستیزه‌های خونینی داشتند (ابن کثیر، ۲۵۱/۱۰). نمونه‌هایی از این خشونت‌ها و دشمنی را می‌توان در منابع مشاهده کرد. به عنوان نمونه گفته شده که یک فقیه شافعی به دست کرامیه کشته شده است (ابن سعد، ۸۶/۸). کرامیان همچنین متهم به مسموم کردن فقیه شافعی ابن فورک شده‌اند (زریاب، عباس، ۴۱۹). سرآغاز این مشاجره‌ها به ابوالیسر پزدوی (۴۲۱) باز می‌گردد که فتوی داد «در نماز به شافعی مذهب نباید اقتدا کرد» (فان اس، ۷۲). به

هر روی، کرامیان در عقاید فقهی و کلامی خود، به سنت حنفی خاوری نزدیک بوده‌اند (مادلونگ، ۷۲). گرچه ابن کرام در برخی موارد نظر شخصی خود را ارائه می‌کرد اما در مجموع پیرو آموزه‌های ابوحنیفه بود (همانجا).

رای کرامیه در باره خدا: بنا به گفته‌ی ملل‌نویسان، کرامیه درباره‌ی خداوند معتقد به تشبیه و تجسیم‌اند. این، یکی از مهم‌ترین اتهاماتی است که بر کرامیه وارد شده است. کرامیه معتقدند که بنابر آیه قرآن «الرحمن علی العرش استوی»، خداوند بر روی عرش قرار دارد و ذات او بزرگ‌تر از عرش است. در این میان، برخی از ایشان نیز بر این باورند که خداوند در جهت بالا و محاذی عرش است. ابن کرام می‌گفت که خدا جسم است و از جهت تحتانی نهایت دارد. عرش مکان خداست و خدا مماس با عرش است (شهرستانی، ۱۰۷-۱۰۸؛ بغدادی، ۲۰۳-۲۰۴). سوراآبادی در تفسیر خود در توضیح این اتهام به قول مالک ابن انس استناد می‌کند که گفته: «معنای استوا را می‌دانیم و بدان نسبت به خدا ایمان داریم اما چگونگی آن بر ما پوشیده است و پرسش از آن بدعت است» (ماوردی، ۹۲/۱). بحث تجسیم فروعاً مختلفی دارد که خود گفتاری جداگانه می‌طلبد، اما در اینجا به دو نمونه اشاره می‌کنیم: یکی قول به اختلاف (آمد و شد) خداوند، بنابر آیه ۱۸ سوره فجر است؛ سوراآبادی در تفسیر حرکت خداوند به نقل از ابن هیصم می‌گوید: در مورد خداوند حتی توهم حرکت درست نیست. او می‌افزاید که باید به مضمون آیه‌ی «جاء ربک» (فجر/ ۱۸) ایمان داشت، اما از بحث در مورد آنها باید پرهیز نمود (سوراآبادی، ۱۷۸/۱). مسأله‌ی دیگر در مورد تجسیم، بحث قائل شدن به دست برای خداست که در آیه‌ی ۷۵ سوره ص بدان اشاره شده است: «لما خلقت بیدی»، ابوبکر سوراآبادی در این باره چنین توضیح می‌دهد که باید به وجود دست برای خدا اقرار داشت... سخن خدا در آفرینش انسان با دو دست خود برای نشان دادن شرف و جایگاه آدم است (۱۴۷/۳).

در میان فرقه‌های مسلمان، تقریباً فرقه‌ای را نمی‌توان یافت که به تجسیم و تشبیه معتقد باشد. هر چند که ممکن است در ارائه‌ی تفسیر این مطلب، برخی فرق در مقایسه با گروه دیگر به دام تشبیه بیفتند (رحمتی، ۶۲). در عین حال، ابومعین نسفی (د ۵۰۸ق) از متکلمان ماتریدی، در تفسیر سخن کرامیه از تجسیم می‌گوید که منظور از جسم بودن خدا این است که او قائم بالذات است (لامشی، ۵۷). ابن هیصم کرامی نیز صراحتاً باور به تشبیه و تجسیم از سوی کرامیه را تکذیب می‌کند و می‌گوید: معنای فاسدی مانند داشتن اعضا و جوارح یا داشتن مکان و تردد در مکان‌ها، برای خدا معتقد

نیستیم. مراد از تجسم، قائم به ذات بودن خداوند به ذات خویش است (شهرستانی، ۱۰۳). اما این عقیده که خداوند محل حوادث است، نیز بحث‌انگیز بود. این عقیده در واقع پاسخی بود در برابر تلقی معتزله از صفات خداوند. پیروان ابن کرام برخلاف اهل اعتزال تمایز بین صفات ازلی ذات و صفات زمانی عمل را نپذیرفتند. آنان معتقد بودند که صفات عمل که آنان بنا بر معمول آن را تنها در واژه تکوین (به وجود آوردن)، خلاصه می‌کردند نیز به همان اندازه ازلی بوده و پیش از آنکه خداوند جهان را بیافریند هم در جوهر خدا مستتر بوده‌اند. بدین‌سان خالقیت الهی، قدرت ازلی وی بوده از برای خلق کردن، یا رازقیت او قدرت ابدی او بوده از برای فراهم کردن نیازهای زندگی، اما اعمال او حادثی بوده‌اند که به قدرت او در ذاتش در زمان حادث می‌شوند. کرامیه این حادث‌ها را عرض‌ها و نه صفات‌های خدا معنی می‌کردند... هر چیز و رویدادی که در جهان پدید می‌آید و نابود می‌شود در اثر حادث‌هایی است که در ذات خدا پدید می‌آید (مادلونگ، ۷۵-۷۶).

کرامیه در مورد ایمان موضعی مرجئی داشتند به این معنا که قائل بودند که ایمان صرفاً اقرار و تصدیق زبانی به شهادتین است. ایشان در توضیح این اعتقاد می‌گویند که مرادشان از زبانی بودن شهادتین، اقرار زبانی به شهادتین در عالم ذر است: آن زمان که خداوند به حکم آیه ۱۷۲ سوره اعراف با گفتن «الست بربکم» اقرار ایمانی بندگان را می‌گیرد. از این روست که تمامی روح‌ها مومن زاده می‌شوند. حتی منافقین نیز ایمان حقیقی دارند و ایمانشان به اندازه پیامبران، فرشتگان و جبرائیل است و همچنان در این مقام می‌مانند مگر آنکه علنا به کفر شهادت دهند (بغدادی، ۲۱۱-۲۱۲؛ شهرستانی، ۸۴-۸۵؛ اسفراینی، ۱۱۵).

نبوت و امامت: از نگاه کرامیه نبوت و رسالت دو حالت عرضی در وجود نبی و رسول است و معجزه و وحی و عصمت نمی‌تواند ملاک رسالت باشد؛ یعنی هر که در او این حالت عرضی باشد بر خدا واجب است که او را به سوی خلق مبعوث کند. اسفراینی در *التبصیر* می‌گوید یکی از فروع این اعتقاد آن است که ایشان می‌گویند: نبی اکرم (ص) در قبر، رسول است ولی مرسل نیست (۱۱۵). کرامیه تعیین امام را به نص و نصب خدا و رسول نمی‌دانند، بلکه قائل به اجماع‌اند (شهرستانی، ۱۶۸؛ اسفراینی، ۱۱۵). گفته شده که آنان بیعت با دو امام در دو منطقه را جایز می‌دانسته‌اند! به این معنا که امام مؤمنان در شام معاویه است و اهل شام باید از او پیروی کنند و امام عراق و حجاز نیز علی (ع) است. ایشان همچنین امام علی (ع) را در قتل عثمان متهم معرفی کردند و

معتقدند که صبر و سکوت او در مقابله نکردن با شورشیان موجب قتل عثمان شد! در این مورد باید گفت که محمد بن کرام اصلتا سجستانی است، اهل سیستان از محبان واقعی اهل بیت بوده و هستند و زمانی که همگان سب علی (ع) می‌کردند، آنان از این کار امتناع نمودند. نسبت به قتل امام سوم شیعیان نیز به شدت اظهار تاسف و تأثر کردند و نخستین شورش را در برابر یزید رقم زدند. با این اوصاف، می‌توان کرامیه را به این اعتقاد متهم کرد که ایشان علی(ع) و معاویه را به خلافت یکسان می‌دیدند؟ تفسیر عرفانی *الفصول* به تمام شبهه‌های ولایت و امامت ستیزی کرامیه پاسخ می‌دهد: در این کتاب اساساً فصلی مستوفی به علی(ع) و فضایل ایشان اختصاص یافته است. در این تفسیر آمده که ده آیه در حق حضرت علی نازل شده از آن جمله است: «تراهم رکعاً سجداً» (آیه ۲۹ سوره فتح). نویسنده در فصل «بساط» نه خصیصه از خصایص آن حضرت را نقل می‌کند که به ترتیب عبارتند از: ۱- آن حضرت در خانه وحی پرورش یافته. ۲- تا روز رحلت پیامبر (ص) هرگز از او جدا نشد. ۳- شوهر بهترین دختر رسول بود. ۴- همواره در دفاع از مسلمانان و در راه اسلام پیکار می‌کرد. ۵- در نماز خاتم به سائل داد. ۶- در سخاوت بی‌مانند بود. ۷- در شجاعت چنان بود که هرگز پشت به دشمن نکرد. ۸- زندگی او در غایت زهد بوده است. ۹- در عمل چنان بود که در همه حوادث مرجع اصحاب بود. نویسنده‌ی کتاب فصلی در کتاب باز می‌کند تحت عنوان اخبار و حکایات. او در این فصل ضمن ادامه ذکر فضایل علی (ع) از امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نیز فضایل را بازگو می‌کند. از آن جمله در تفسیر تین و زیتون می‌گوید که قال اهل الشیعة که تین، حسن (ع) و زیتون، حسین (ع) است (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷، ۱۱۲-۱۱۳؛ ۱۳۸۵، ۸). در تفسیر سورآبادی سخنی از ابن کرام در تجلیل از علی(ع) نقل شده که می‌گوید: از ابوعبدالله درباره علی (ع) پرسیدند، وی گفت: اگر به رافضی متهم نمی‌شدم، همه‌ی فضائل علی را ذکر می‌کردم (همان، ۱۴).

مدارس و خانقاه‌های کرامی

به نظر می‌رسد رمز گسترش باورها و شاخه‌های کرامی، ایجاد مدارس و خانقاه‌ها باشد. از حیث قدمت، نمی‌توان به این مدارس و مراکز علمی قدمتی دیرینه داد، چه اینکه پیش از آنها مدارس و وجود داشته است. عمده‌ی مدارس و خانقاه‌های کرامی در نواحی شرقی ایران یعنی شهرهایی مانند نیشابور، تون، سمرقند، فرغانه، جوزجان، و غرجهستان بوده است (مقدسی، ۳۶۵-۳۵۷). ظاهراً، قدیمی‌ترین مدرسه در نیشابور بود که دارالسنّة

نام داشت و گفته شده که ابوالعباس محمد بن اسحاق ایوب صبغی (د ۳۴۴ق) آن را ساخت. مدرسه‌ی دیگر را ابو حاتم بستی (د ۳۵۴ق) در ناحیه بست پایه‌گذاری کرد. با این همه، نخستین مدرسه‌ی کرامی به زمان شیخ ابوالقاسم علی بن محمد بن عمر از افراد متمکن بیهق باز می‌گردد. او در بیهق چهار مدرسه برای چهار فرقه‌ی حنفی، شافعی، زیدی و کرامی ساخت (ابن فندق، ۱۸۵-۱۹۴). مدرسه‌ی کرامی در جریان درگیری میان محلات بیهق در سال ۴۸۶ق از میان رفت. شیوه‌ی تعلیم در مدارس کرامی مانند شیوه‌ی حنفی‌ها بوده است: دانش‌آموزان کرامی در مجلس گرد هم می‌آمدند و شخصی از روی نوشته‌ای مطلبی می‌خوانده است (مقدسی، ۳۶۵). نخستین خانقاه کرامی نیز بعد از وفات محمد بن کرام (د ۲۵۵ق) بر مزارش در دروازه اریحا در نزدیکی بیت‌المقدس ساخته شد. کرامیان مدتی در آن به اعتکاف پرداختند. این خانقاه بعدها از مراکز عمده تعلیمی کرامیان گردید (همو، ۲۵).

سه تفسیر کرامی با مضامین عرفانی

شفیعی کدکنی در مقاله‌ی «چهره‌ی دیگر محمد بن کرام» می‌گوید که «کرامیه همواره در طول تاریخ عمدتاً تحت تعقیب بوده‌اند و تا سالها پس از زوال ایشان باز هم وحشت از اندیشه‌های آنها در میان دولتها و نیز ارباب مذاهب و فرق وجود داشته است. آثار و متونی را که به دست بنیانگذار و چهره‌های شاخص این نحله نگاشته شده نیز از سوی دشمنان و مخالفان آنها عمدتاً از میان رفته است» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷، ۶۲). تاکنون سه تفسیر از کرامیه شناخته شده است: یکی تفسیر *مبانی لنظم المعانی* به قلم احمد بن محمد عاصمی (متولد ۳۷۸ق) است. تفسیر *المبانی* در یازده فصل تنظیم شده که ده فصل آن به تبیین مباحث علوم قرآنی اختصاص یافته است. مطالب و آرائی که نویسنده‌ی کرامی مسلک تفسیر آورده به آراء یک دانشمند شیعی یا اهل سنت نزدیک است و اگر مولف به کرامی بودن خود اعتراف نمی‌کرد، با تصویری که ملل نویسان از کرامیه ترسیم کرده بودند، هرگز کسی احتمال نمی‌داد که وی از فرقه‌ی کرامیه باشد (اعرابی، ۷۱). دوم تفسیر *الفصول* اثر عبدالوهاب حنفی است. در این تفسیر پاره‌ای از سخنان محمد بن کرام نقل شده است. نویسنده در این کتاب تقریباً بیش از ۵۴ مورد از خود محمد بن کرام نقل قول مستقیم و صریح می‌کند (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۷، ۱۰۵). *الفصول*، تفسیری است بر برخی آیات قرآن که نویسنده ذیل هر آیه چند صفحه از

دیدگاه‌های مختلف به بحث و نقل اقوال می‌پردازد. این کتاب ظاهراً مربوط به قرن چهارم و پنجم ق است (همان، ۷۶). ساختار *الفصول* تقریباً همواره یکسان است. هر آیه از شش نظر مختلف بررسی می‌شود که عبارت‌اند از: بساط (توضیح)، اخبار و حکایات، وجوه و نظائر، نکات و اشارات، حقائق و احکام و تکیه (فان اس، ۶۰). سه نسخه از این کتاب تاکنون شناخته شده است که به ترتیب در آستان قدس، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و موزه‌ی بریتانیا نگهداری می‌شوند. در نسخه‌ی اخیر که بخش نخست کتاب را تشکیل می‌دهد، سلسله‌ی راویان به این شکل ذکر شده است: حسن بن احمد - عبدان سرخسی - محمد بن صابر - محمد بن کرام - علی بن اسحاق (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵). از زنجیره‌ی مشایخ نسل قبل از مشایخ پدر مؤلف این تفسیر، می‌توان به ابو محمد سجزی اشاره کرد که به یک واسطه از محمد بن کرام نقل روایت می‌کند. شرح حال او و اهمیت او در تاسیس خانقاه‌های کرامی سمرقند را نسفی در کتاب *القند* آورده است (همان، ۸۱). در این کتاب نقل قول‌هایی از مشایخ بزرگ سده‌های دوم تا چهارم ق آمده که از آن جمله‌اند: حسن بصری، بایزید بسطامی، یحیی بن معاذ رازی، ابراهیم ادهم، ابوحفص حداد نیشابوری، شقیق بلخی، سفیان ثوری، و... (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵، ۱۰۷). از نگاه نویسندگی کتاب، عالیترین مقامات، مقامات عارفان است و میزان سنجش هر چیز، همانا عوالم روحانی عارفان است. سنجش‌های عارفان برای سنجش اعمال شش چیز است: شوق، محبت، انابت، یادکرد منت، نشاط اطاعت، و خوف فرقت، و البته عمود این ترازو نیز زهد است و زبانه‌اش صحت معاملات و ترازودار آن خوف عاقبت (همان، ۲-۱۰۱). تفسیر سوم نیز تفسیر ابوبکر عتیق بن محمد سور آبادی (د ۴۹۴ق) است. نویسندگی این تفسیر، بعد از ابن هیصم کرامی رئیس فرقه کرامیه در نیشابور بود (فان اس، ۸۲). فاصله‌ی میان زمان تألیف این اثر و تفسیر پیش گفته (*الفصول*) حدوداً ۶۰ تا ۷۰ سال است و به احتمال زیاد *الفصول* یکی از منابع مورد استفاده ابوبکر عتیق در نگار تفسیر خود بوده است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵، ۱۳).

کرامیه؛ طریقه‌ای عرفانی

آنچه در نگاه نخست به منابعی که در مورد کرامیه سخن گفته‌اند به چشم می‌خورد، فرقه‌ای با عقاید خاص کلامی - فقهی است که غالباً با باورهای توحیدی اسلام ناسازگار افتاده است. اما ژرف‌نگری بیشتر در برخی آثاری که به گونه‌ی مستقیم یا غیرمستقیم، به حقیقت این فرقه اشارت دارند، نشان می‌دهد که فرقه مذکور نه تنها از اعتقادات

اصیل اسلامی دور نیست بلکه با آن همخوانی داشته و حتی به ژرفای آموزه‌های دین مبین اسلام نیز توجه دارد. باری، فرقه‌ی کرامیه بر پایه‌ی شواهد و مدارک نویافته از آن، سیمای دیگری نیز دارد که همانا سیمای صوفیانه و عرفانی آن است. در اثبات صبغه‌ی عرفانی فرقه‌ی کرامیه دلایل چندی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

جهت نخست، شخصیت خود بنیانگذار این طریقه، محمدبن کرام، است. محمد به گواهی منابع موجود، شخصیتی زاهد پیشه داشته و عارفی ژرف اندیش بوده است. آنچنانکه طرفدارانش او را مظهر و نماینده‌ی حقیقت می‌دانسته‌اند و مقامی فراتر از مقام یک متکلم یا یک فقیه یا یک زاهد اهل شریعت برای وی قائل بودند و این کلمه‌ی «حقیقت» که بدان تکیه می‌کرده‌اند، تا حد زیادی ناظر به صبغه عرفانی آموزش‌های محمدبن کرام بوده است.

جهت دوم، نقل قول‌های عارفانه‌ای است که برخی از نویسندگان به طور مستقیم یا غیرمستقیم از محمد بن کرام در خصوص تفسیر قرآن نقل کرده‌اند. یکی از تفاسیر قرآن که به قلم یکی از نویسندگان حنفی مذهب به نام ابوحنیفه عبدالوهاب بن محمد از دانشوران سده‌های چهارم و پنجم خراسان نگاشته شده *تفسیر الفصول* نام دارد. در این کتاب سخنان نویافته‌ای از محمد بن کرام به چشم می‌خورد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵، ۶). هر چند که فان اس می‌گوید این کتاب مجموعه‌ای از روایات اخلاقی و عرفانی نیست و صرفاً تفسیر قرآن است (فان اس، ۵۹)، اما از خلال این سخنان، ما با چهره‌ی یک عارف روشن ضمیر تنزیه‌ی مشرب برجسته از نوع بایزید بسطامی روبرو هستیم که هیچ سنخیتی با تهمت‌های ناروایی که برخی ملل نویسان از سر عناد با این شخص و این فرقه داشته‌اند ندارد. در اینجا چند نمونه از سخنان ابن کرام را که درونمایه عرفانی دارد نقل می‌کنیم:

۱- درباره‌ی اینکه قلب سلیم کدام است گفت: قلب منقطع از علاقات و خالی از حب دنیا و مملو از حب مولی.

۲- شش چیز را در لوای شش چیز دیگر دیدم: عزت را در لوای بی‌نیازی دیدم؛ نعمت را تحت لوای سلامتی دیدم؛ شکر را تحت لوای اسلام؛ و راحتی را تحت لوای قناعت (به اندک بسنده کردن)؛ رضای الهی را زیر لوای ناخشنودی نفس؛ و توفیق را در زیر لوای جهد و همت دیدم.

۳- اصل بندگی دو چیز است: نیت در طاعت، معدوم را به وجود می‌آورد و پشیمانی بر معصیت موجود را نابود می‌کند.

۴- اگر ترس از سرانجام کار نبود هر آینه حیاتی پاکیزه‌تر از حیات اولیاء وجود نداشت (چهره دیگر محمد بن کرام، صفحات متعدد).

جهت سوم، دیدگاه برخی عرفای بنام متأخر در مورد شخص محمد بن کرام است. یکی از این عارفان شیخ احمد جام معروف به ژنده پیل است. در یکی از آثار شیخ احمد جام، *انیس‌التائبین*، در باب سی و هشتم کتاب نقل قول های عرفانی از ابن کرام آمده و در پایان اشاره می‌کند که «اصل همه این مسائل از قول ابوعبدالله محمد کرام است اما در برخی از این تصرف کردیم و میان این مسائل یاد کردیم تا پیدا آید» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۴-۱۳۷۳، ۳۷). آثار شیخ احمد به خوبی ارادت وی را به کرامیه و شخص ابن کرام نشان می‌دهد. در داستانی از مقامات شیخ چنین می‌خوانیم که: «مردی بود از اصحاب حدیث که بسیاری رنج کشیده بود و مجاهده کرده و چشم وی را گشاده کرده بودند به کرامات روی زمین. روزی وی را گفتم: به ولایت نیمروز بنگر به حد سجستان تا آنجا چه می‌بینی؟ ساعتی سر در پیش افکند و گرد حدود می‌نگریست، پس سر برآورد، گفت: عجب حالتی مرا معلوم شد از احوال امام زاهدان ابوعبدالله محمد کرام که پیش از این معلوم نبود و آن آن است که در حدود سجستان خانه‌ای دیدم که نور از آن خانه بر می‌تافت تا عنان آسمان بر می‌شد و می‌تافت. پرسیدم که این چه جای است؟ گفتند که: ولادت امام زاهدان آنجا بوده است. آن نور که می‌آید از بهر شرف او راست». تصویری که شیخ جام از ابن کرام در این داستان ارائه می‌کند، مقام شامخی که وی داشته و یادکردن او در اینجا و حتی در دیگر متون کرامیه باعنوان خاص او، امام زاهدان و امام متقیان و دیدن محل ولادت او با آن همه نور عظمت نشان از شرافت مقام وی نزد شیخ جام و روحانیت و عظمت مقام او در آن ناحیه است و می‌توان گفت که در شکل‌گیری عرفان شیخ جام عناصر کرامی حضور مسلم دارند و این نکته به ما می‌آموزد که در مجموعه تصوف خراسان تا پایان قرن ششم ق همیشه در جستجوی عناصر کرامی باشیم اگرچه از محمد بن کرام در این آثار نامی به صراحت نیامده باشد (همو، ۳۶، ۴۴).

جهت چهارم، تاسیس خانقاه برای نخستین بار در جهان اسلام به دست کرامیان است. فلسفه‌ی ایجاد خانقاه، تعلیم و ترویج باورهای صوفیانه و تعالیم سلوکی است و از آنجا که نخستین خانقاها توسط ابن کرام و پیروان وی در نقاط مختلف بلاد اسلامی تاسیس شد، خود گواهی است بر وجهه عارفانه و صوفیانه این فرقه.

جهت پنجم، یکی از تأثیرات مهم فرقه کرامیه تلاش ایشان برای ایجاد و گسترش سلوک عرفانی و جدایی از جریان تصوف در خراسان است. آنان در این زمینه حتی

ادبیات گفتاری خاصی برای خود داشتند. به عنوان نمونه در ادبیات گفتاری، کرامیه یکدیگر را با عنوان دوست یا دوست دوستان خطاب می‌کردند. در مورد خود کرامیه نیز تعبیر خاص ولی یا اولیاء به کار رفته است (زرین کوب، ۱۳۷۶، ۴۴۵).

جهت ششم، اصرار و تاکید آنان بر توکل حاکی از روح تصوف در میانشان بود. این تاکید آن چنان بود که حتی ترک کسب و کار می‌کردند و در این خصوص به احوال اصحاب صفا استناد می‌کردند که پیامبر(ص) ایشان را به جهت این کار ملامت نکرد (زرین کوب، ۱۳۸۸، ۴۷). کرامیان توکل را لازمه زهد می‌دانستند و اشتغال به کسب را به مثابه نوعی آرایش ناپسند می‌دیدند (همانجا). تفسیر خود محمد بن کرام نیز از توکل همان ترک کسب و کار (یعنی عدم تلاش برای بدست آوردن روزی) است. در یکی از تفاسیر منسوب به ابن کرام از قول او چنین آمده که: «و سئل ابو عبدالله ان کانت الارزاق مقسومة فالکد و العنا و التعب لماذا؟ فقال: انها ایضا مقسومة» (افشار، ۱۰۰ / ۲).

جهت هفتم، بحث عرفانی‌ای است که ابوشکور محمد بن عبدالسعید سالمی حنفی مذهب در کتاب خود *التمهید فی بیان التوحید* در مورد استقرار خداوند بر عرش (که از باورهای کرامیه بود) مطرح می‌کند. وی از کرامیون با عنوان «المتشفه» یاد می‌کند و درست جنبه تصوف فرقه کرامیه را مد نظر دارد (فان اس، ۸۴).

جهت هشتم، اینکه صاحب *تفسیر الفصول* یکی از شروط دهگانه‌ی امامت را زهد می‌داند و معتقد است که این همه در شخص محمد بن کرام جمع آمده بود و این خود دلیلی است بر شخصیت صوفیانه ابن کرام و در نهایت حجتی است بر صبغهی عرفانی این طریقه (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۴-۱۳۷۳، ۴۶).

نتیجه‌گیری

پرداختن به فرقه‌ی کرامیه به دو دلیل قابل توجه است: یکی رسیدن به باورهای واقعی پیروان آن و زدودن زنگار تحریف و افترا از دامان این طریقه‌ی مهم و تأثیرگذار اسلامی، و دیگری، برجسته کردن سیمای صوفیانه و تعالیم عرفانی این فرقه است که عمده آن در تفسیر *الفصول* متجلی است. تمامی آنچه از کرامیه می‌دانیم گزارش‌هایی است که ملل‌نویسانی همچون شهرستانی و بغدادی نقل کرده‌اند که البته بی‌غرض هم نبوده است. این غرض‌ورزیها دو جهت داشته است یکی اینکه عمده‌ی ملل‌نویسان شافعی بوده‌اند و در طول تاریخ حنفی‌ها (که کرامیه برخاسته از آنان بوده) و شافعی‌ها با یکدیگر درگیریهای فراوان و خونین داشته‌اند. دوم آنکه فرقه‌ی کرامیه در برهه‌ای از

تاریخ به دلیل موقعیت سیاسی رشد و گسترش چشمگیری داشته و این امر به مذاق پیروان دیگر فرق خوش نمی‌آمده است. شاید بتوان گفت تا حدی عوام‌زدگی این فرقه نیز در مخالفت سایر مذاهب و نحل با آن تأثیرگذار بوده است، چه، در ابتدا به دلیل منش زاهدانه‌ی ابن کرام عموماً پیشه‌وران و دهاقین و اقشار ضعیف و فقیر جامعه به کرامیه می‌پیوستند و این امر در تنزل جایگاه آن در میان سایر مذاهب بی‌تاثیر نبوده است.

پس همانگونه که دیدیم با توجه به برخی سخنان ابن کرام و سه تفسیر *المبانی*، *الفصول* و *سورآبادی* و همچنین داستانی که شیخ جام در خصوص شخصیت ابن کرام و مقام عرفانی او ذکر شده است، جای هیچ‌گونه شک و تردیدی برای صبغه صوفیانه و عارفانه‌ی این فرقه باقی نمی‌ماند. تأکید بر توکل، اخلاص، تسلیم و رضا به قضای الهی و تاسیس خانقاه برای ترویج و تعلیم زاهدانه و صوفیانه، مؤید این مدعا است.

کتابشناسی

۱. ابن حزم، علی ابن احمد، *الفصل فی الملل و الاواء و النحل*، قاهره، ۱۳۸۴ ق.
۲. ابن فندق، علی بن زید، *تاریخ بیهق*، به کوشش احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۴۵ ش.
۳. ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، *المنتظم فی التاریخ الامم و الملوک*، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۲ ق.
۴. ابن سعد، محمد، *الطبقات الکبری*، به کوشش زاخانو، لیدن، ۱۹۰۴ م.
۵. اسفراینی، طاهرین محمد، *التبصیر فی الدین*، بیروت، عالم الکتب، ۱۹۸۳ م.
۶. اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، ترجمه‌ی محسن مویدی، تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۲ ش.
۷. اعرابی، غلامحسین، «شخصیت و آثار مولف تفسیر المبانی لنظم المعانی»، *مقالات و بررسی‌ها*، دفتر ۷۱، تابستان ۱۳۸۱ ش.
۸. افشار سیستانی، ایرج، *ارج نامه ایرج*، تهران، نشر توس، ۱۳۷۷ ش.
۹. باسورث، ادموند، «ظهور کرامیه در خراسان»، ترجمه‌ی اسماعیل سعادت، معارف، دوره ۵، شماره ۳،
۱۰. بغدادی، عبدالقاهر، *الفرق بین الفرق*، به کوشش محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت، دارالمعرفة، بی‌تا.
۱۱. همو، *الفرق بین الفرق*، ترجمه‌ی محمدجواد مشکور، تهران، انتشارات اشراقی، ۱۳۶۷ ش.
۱۲. چیت‌ساز، محمدرضا، «فرقه‌های کرامیه»، *معارف*، دوره دهم، شماره ۲ و ۳، مرداد و اسفند،

- ۱۳۷۲ش.
۱۳. رحمتی، محمدکاظم، «پژوهشی درباره کرامیه»، کتاب ماه دین، سال چهارم، شماره هفتم، اردیبهشت ۱۳۸۰ش.
۱۴. زریاب، عباس، ابن فورک، *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷ش.
۱۵. زرین کوب، عبدالحسین، *جستجو در تصوف ایران*، امیر کبیر، تهران ۱۳۸۸ش.
۱۶. زرین کوب، عبدالحسین، *جشن نامه*، به کوشش علی اصغر محمدخانی، نشر سخن، ۱۳۷۶ش.
۱۷. سمعانی، عبدالکریم بن محمد، *الانساب*، حیدرآباد، ۱۳۹۹ق.
۱۸. سورآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، *تفسیر سورآبادی*، به کوشش سعیدی سیرجانی، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۱ش.
۱۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا، «چهره دیگر محمد بن کرام سجستانی»، *ارج نامه ابرج*، تهران، نشر توس، ۱۳۷۷ش.
۲۰. شفیعی کدکنی، محمدرضا، «سخنان نویافته دیگر از محمد بن کرام»، *مطالعات عرفانی*، شماره سوم، بهار و تابستان ۱۳۸۵ش.
۲۱. شفیعی کدکنی، محمدرضا، «روابط شیخ جام با کرامیان عصر خویش»، *مجله دانشکده ادبیات*، ۱۳۷۳-۱۳۷۴ش.
۲۲. شهرستانی، عبدالکریم، *الملل و النحل*، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۴ق.
۲۳. فان اس، جوزف، *متونی درباره کرامیه*، ترجمه احمد شفیعیها، معارف، دوره نهم، شماره ۱، فروردین و تیر ۱۳۷۱ش.
۲۴. اللامشی، ابوالثناء محمود بن زید، *التمهید لقواعد التوحید*، به کوشش عبدالحمید ترکی، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۵م.
۲۵. مادلونگ، ویلفرد، *فرقه های اسلامی*، ترجمه ی ابوالقاسم سری، اساطیر، تهران، ۱۳۷۷ش.
۲۶. ماوردی، علی، *النکت و العیون*، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.
۲۷. مشکور، محمد جواد، *فرهنگ فرق اسلامی*، مشهد، آستان قدس، ۱۳۶۸ش.
۲۸. مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد، *احسن التقاسیم*، ترجمه ی علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان، ۱۳۶۱ش.
۲۹. وات، مونتگمری، *فلسفه و کلام اسلامی*، ترجمه ی ابوالفضل عزتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶ش.

30. Bosworth, C., "Karramiyya", *Eyclopedia of Islam*, new edition, Leiden, 1978.